حدیث «یوم‌الدار» دلیل روشنی بر وصایت امام علی(ع)

حدیث یوم‌الدار (یوم‌الانـــذار)، روایتگر یکی از رویدادهای مهم تاریخی در دوران نخستین حیات اسلام است؛ در آن روز به‌خصوص، پیامبر بر مبنای فرمان خداونـــد، که او را به انذار خویشان و نزدیکانش مامور کرد، فرزندان عبدالمطلب و دیگر خویشان خود را که حدودا چهل مرد می‌شدند، جمع کرد و پس از اعـــلام دعوت خود، امام علی(ع) را به عنوان وصی، خلیفه و جانشین پس از خود به آنان معرفی کرد؛ روایت این واقعه مهم، با اسناد معتبر در منابع شیعه و سنی نقل شده است و اگر نگوییم در حد تواتر نقل شده، لااقل می‌توان آن را به عنوان یک روایت مستفیض، مورد اســـتناد قرار داد؛ هر چند برخی نقل‌ها با هم تفاوت‌هایی دارند، اما نقطه مشـــترک همه حضور بنومطلب در منـــزل پیامبر و اعلام حمایت علی‌بن ابی‌طالب از پیامبر(ص) و معرفی آن امام به عنوان وصی، وزیر و خلیفه از ســـوی پیامبر است؛ این روایت در صحیح‌ترین کتاب‌ها، از دیدگاه اهل سنت، ثبت شـــده و مورد تائید عالمان و محدثان طراز اول عامه قرار گرفته است.

در نوشتار حاضر با نقل شبهه‌ای که برخی از جماعت برادران اهل سنت نسبت به این دلیل روشن مطرح کرده‌اند، به بررسی و نقد آن می‌پردازیم. گفتنی اســـت مطلب حاضر توسط مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه علمیه قم تهیه شده است.

شـیعیان، براساس ادله گوناگون عقلی، قرآنی، روایی و تاریخی، باور دارند که امام علی علیه السـلام وصی و خلیفه بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مرگ اوست و حوادث بعد از رحلت نبی مکرم اسلام و خلافت سه تن از صحابه، یکی پس از دیگری، هرگز به این جایگاه خدشـه‌ای وارد نمی‌کند؛ یکی از ادله روشن شیعه بر وصایت امام از پیامبر، که مورد اتفاق عالمان شیعی و سـنی است، حدیث «یوم‌الدار» یا «یوم‌الانذار»است؛ پیامبر پس از نزول آیه «وانذر عشیرتک الاقربین» از جانب خدا مامور می‌شود تا بستگان نزدیکش را بیم دهد و به آئین پاک توحیدی اسـلام دعوت کند؛ در هر دو باری که این اتفاق می‌افتد، در بخش پایانی مجلس، پیامبر به سـران قریش رو می‌کند و می‌فرمایـد: هر کس پیش از دیگران دعـوت مرا بپذیرد و مرا بر انجام دعوتم یـاری کند، وصی و خلیفه من خواهد بود؛ در هر دو بار، تنها این علی اسـت که دعـوت پیامبر را لبیک گفته و آمادگی خود را اعلام می‌کند و پیامبر هم در حضور بزرگان قریش، علی را به عنوان وصی و خلیفه خود در حال حیات و مرگ معرفی می‌کند.

چکیده شبهه

«حدیث «یوم‌الدار» یکی از ادله شیعیان بر وصایت و خلافت امام علی (ع) پس از پیامبر (ص) اسـت؛ شـیعیان با استناد به آن روایت و آنچه در آن روز به‌خصوص اتفاق افتاده و سخنانی که میان پیامبر، فرزندان عبدالمطلب و امام علی(ع) مطرح شده است، معتقدند که پیامبر، امام علی را به عنوان وصی، خلیفه و جانشین پس از خود به حاضران معرفی کرده است؛ در حالی که این روایت از لحاظ سـند، ضعیف و از لحاظ محتوا، نارساسـت و ادعای شیعیان را اثبات نمی‌کند[۱] به علاوه در متن حدیث مطالبی هسـت که ادعای شیعه را ابطال می‌کند و آن این است که پیامبر پیش از اعلام وصایت امام علی، به سران قریش رو می‌کند و می‌گوید: کدام یک از شما زودتر دعوت مرا قبول می‌کند تا وصی و جانشین من باشد! این امر، با امامت الهی مورد ادعای شیعه ناسازگار است!»

پیش در آمد

از همان نخستین سال‌های آغاز رسالت، پیامبر(ص) در موقعیت‌ها و شرایط گوناگون و به شـیوه‌های مختلف، به تبیین فضیلت‌ها و مختصات برجسـته شخصیت امام علی(ع) و جایگاه معنوی، اجتماعی و سیاسی ایشان می‌پرداخت و مسـلمانان را برای بهره‌مندی از دولت امام و آماده ساختن ذهن‌ها و دل‌ها برای پذیرش جانشینی او پس از خود، همت می‌گماشت؛ همپای کوشش‌های پیامبر، جریان‌ها، گروه‌ها و افراد خاصی، با انگیزه‌های گوناگون سعی داشتند تا از منزلت امام علی(ع) و موقعیت معنوی و دینی او بکاهند و از روی‌آوری جامعه به آن حضرت و پذیرش ولایت سیاسی امام جلوگیری کنند؛ بدگویی و سعایت، شایعه سازی، انکار فضیلت‌های امام، جعل حدیث بر ضد امام و ساختن احادیث دروغ برای رقیبان او، نمونه‌هایی از شیوه‌های به کار گرفته توسط دشمنان امام اسـت؛ این تلاش‌های ظالمانه بر علیه اهل بیت علیهم‌السـلام و در رأس آنها امام علی(ع) توسط برخی از جریان‌های نوظهور سلفی دنبال شده و می‌شود؛ انکار فضائل اهل بیت و تشـکیک در اسناد و دلالات روایت فضائل و از جمله، تشکیک در سند و محتوای حدیث یوم‌الدار بخشی از این کوشش‌های عقیم و غیرمنصفانه است؛ ابن تیمیه[۲] از علمای قرن هفتم و پایه‌گذار تفکر سلفی‌گری و پس از او ابن کثیر دمشقی و در این اواخر هم وهابیان معاصر، با تکرار همان سـخنان به نقد و رد آموزه‌ها و باورهای شیعی پرداخته و می‌پردازند؛ یکی از ادله مطروحه در کتاب‌های کلام شیعیان بر مقام وصایت و خلافت امام علی(ع) حدیث یوم‌الدار است که به بررسی سندی و دلالی آن و پاسخگویی به شبهاتی که در پیرامون آن تنیده شده است، می‌پردازیم.

کاوش در متن روایت

ابـن عباس از امام امیرالمؤمنیـن(ع) نقل می‌کند که فرمود: چون آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» (یعنی خویشاوندان نزدیک خود را بیم ده!) بر رسول خدا(ص) نازل شد، پیامبر مرا طلبید و فرمود: ای علی!خدای بزرگ به من فرمان داده تا خویشان نزدیکم را بیم دهم و این مأموریت مرا در تنگنا قرار داده است؛ می‌دانم هرگاه دعوتم را با آنها در میان گذارم، پاسخ ناراحت‌کننده‌ای از ایشان دریافت خواهم کرد؛ به این سبب، دم فرو بستم (تا فرصتی پیش آید و آن را به انجام رسانم)؛ این تأخیر موجب شد که جبرئیل فرودآمد و به من گفت: ای محمد! اگر مأموریت خود را به انجام نرسـانی، پروردگارت تو را عذاب خواهد کرد؛ سپس فرمود: علی‌جان! برای من یک «صاع» غذا تهیه کن...؛ پس از آنکه همه از غذا و شیر خوردند و نوشیدند، پیامبر در برابر آنان ایستاد و سخن آغاز کرد و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سـوگند در میان عرب، جوانی را سـراغ ندارم که برای قوم خود چیزی بهتر از آنچه من برای شـما آورده‌ام، آورده باشد؛ من برای شما خوبی دنیا و آخرت آورده‌ام و خدا به من فرمان داده تا شما را بدان دعوت کنم؟ اینک کدام یک از شما است مرا در این مأموریت یاری می‌کند تا به پاداش آن، برادر، وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

*** روایتی که احمد حنبل از واقعه یوم‌الدار نقل می‌کند علاوه بر صحت سند، به تعداد شرکت‌کنندگان هم اشاره دارد؛ در این نقل تصریح شده است که از میان جمع بنی‌هاشم، تنها امام علی(ع) دعوت پیامبر را پذیرفت.**

امام علی(ع) می‌فرماید: همه از پاسـخ به دعوت پیامبر خودداری کردند و من که از همه آنها کم‌سن و سال‌تر و ساق پایم نازک‌تر بود، برخاستم و گفتم: ای رسول خدا! من یاور تو در این مأموریت خواهم بود! رسول خدا(ص) گردنم را گرفت و فرمود: به راستی که این است برادر و وصی و جانشین من در میان شما! سخنش را بشنوید و از او اطاعت کنید! آن گروه برخاسته و در حالی که می‌خندیدند، به ابوطالب گفتند، شنیدی! تو را فرمان داد تا از پسرت شنوائی داشته و از او اطاعت کنی![۳]

این روایت به طرق مختلف از شیعه و سنی، در منابع متعددی آمده است؛ ابن کثیر حدیث یوم‌الدار را در «السیره» به چندین طریق ثبت کرده است.[۴] هیثمـی بعد از نقل روایت می‌گوید: بزار، طبرانی و احمد با رجال صحیح این روایت را نقل کرده‌اند؛[۵] همو می‌نویسد: پیامبر به علی(علیهماالسلام) فرمود: بنی‌هاشم را جمع کند؛[۶] که در این صورت، اشکال بر تعداد حاضرین، بی‌مورد خواهد بود؛ احمدبن حنبل، این حدیث را با پاره‌ای تفاوت‌ها نقل کرده است و حتی عبارت «و خلیفتی» را هم در نقل خود ذکر کرده است؛[۷] احمد تعداد شرکت‌کنندگان را سی‌نفر ذکر کرده و آورده است که پیامبر سی‌نفر از اهل بیتش را جمع کرد؛ یعنی تمام کسـانی که با پیامبر نسبت نسبی داشتند؛[۸] روایتی که احمد حنبل از واقعه یوم‌الدار نقل می‌کند علاوه بر صحت سـند، به تعداد شرکت‌کنندگان هم اشاره دارد؛ در این نقل تصریح شده است که از میان جمع بنی‌هاشم، تنها امام علی(ع) دعوت پیامبر را پذیرفت و بقیه روایت را نمی‌آورد.[۹]

سازگاری یا ناسازگاری با روایت بخاری

برخی از مخالفان گفته‌اند: روایت یوم‌الدار با روایت بخاری منافات دارد! باید گفت: اولا؛ روایتی که از این واقعه در بخاری آمده با صریح قرآن تناقض دارد؛ برای اینکه قرآن می‌فرماید: اقوام نزدیک خود را انذار بده و نگفته است عموم مـردم را! تا پیامبر برود بالای کوه صفا و همه مردم را مورد خطاب قرار دهد! ثانیا: در خود بخاری نقل‌های مختلفی از این واقعه وارد شـده که با همدیگر تفاوت دارند و در برخی از آنها به کوه صفا اشاره شده است[۱۰] ثالثا: نقل بخاری با صحاح دیگر هم تفاوت دارد؛ همان‌طور که گذشت در نقل احمد، به کوه صفا اشـاره نشده و این مشکل اهل سنت است که صحیح‌ترین منابع روائی‌شان با همدیگر تضاد و تناقض دارند! رابعا: احتمال دارد این ماجرا بعد از واقعه دعوت خویشـان باشد؛ همان‌طور که طبری هم در تفسیرش به آن اشاره کرده است و در نقلی که از حسن‌بن ابی‌الحسن آورده می‌نویسد: وقتی آیه انذار نازل شد و پیامبر خویشان خود را دعوت کرد، سپس قریش را قبیله به قبیله، به اسلام دعوت کرد؛[۱۱] پس آنچه در روایت بخاری وارد شـده، اشـاره به بعد از دعوت خویشـان دارد و سوره تبت هم در این زمان نازل شده است؛ چون انذار مردم توسط پیامبر، مکرر اتفاق افتاده است؛ خامسا: روایت بخاری از ابن‌عباس و در برخی نقل‌ها، از ابوهریره است؛ در حالی که نه ابن‌عباس واقعه یوم‌الدار را درک کرده نه ابوهریره! زیرا ابن‌عباس در زمان محاصره شـعب‌ابی‌طالب متولد شده اسـت؛ یعنی حداقل چهار سال بعد از واقعه یوم‌الدار!(۱۲) همچنین ابوهریره بعد از اسلام آوردن، فقط یک سال و نیم از دوران حیات پیامبر را درک کرده است؛ در حالی که علی‌بن ابی‌طالب خود شخصا در واقعه حضور داشته و حداقل سیزده سال سن داشته است نه هفت سال!

تعیین جانشین پیش از فراگیری نبوت، رفتاری حکیمانه

گفته‌اند: چطور ممکن است پیامبر(ص) از مردمی که هنوز مسلمان نشده‌اند، بخواهد جانشین او شوند یا از جانشین او پیروی کنند؟! در پاسخ می‌گوئیم: اولا اینکـه پیامبر به آنها فرمود:«فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیی و خلیفتی فیکم!» صرفا برای دفع شبهه و توطئه آنها بود؛ زیرا بعدها حتما می‌گفتند: چرا محمد با وجود بزرگان قریش، علی را که از همه کوچک‌تر بود به جانشینی خود انتخاب کرد! در حالی که می‌دانست آنها به سادگی دعوت او را نخواهند پذیرفت! چنانکه پیشتر به امام علی فرمود: و می‌دانم که هرگاه این ماموریت را با آنها درمیان بگذارم، پاسخ ناراحت‌کننده‌ای از ایشان خواهم شنید![۱۳] ثانیا: سخن پیامبر یک معنای مستتر دارد؛ وقتی می‌گوید: کدام یک از شـما مرا بر این امر یاری می‌کند؛ کنایه از این اسـت که کدام یک از شما نخست ایمان می‌آورد و سپس مرا یاری می‌کند!

مقام امامت، مقامی الهی!

مقام امامت، مقامی الهی است و مستلزم لیاقت و شایستگی! به همین سبب کسـانی را که خداوند برای این مقام در نظر دارد، نخسـت مورد امتحان‌های سخت و آزمایش‌های گوناگون قرار می‌دهد؛ نمونه بارز آن حضرت ابراهیم(ع) است؛ ابراهیم پس از موفقیت در آزمون‌های الهی، به مقام امامت نایل شد؛[۱۴] در مورد جریان یوم‌الدار نیز قصه از همین قرار است؛ امام علی(ع) در صحنه‌های گوناگون به روشـنی نشـان داد که با تمام وجود به پیامبر ایمان دارد و برای هرگونه جانفشانی و فداکاری در راه اسلام و اعلای کلمه توحید آمادگی دارد! ماجرای یوم‌الدار در حقیقت برای نشان دادن این لیاقت و البته معرفی او به‌عنوان جانشـین و وصی پیامبر بود؛ در آن روز نیز که در واقع روز غربت اسلام بود و

***

*** عامربن‌الطفیل یکی از سران قبیله بنی‌عامر، شرط اسلام خود را واگذاری مقام خلافت و جانشینی پیامبر اعلام کرد و حضرت صریحا در پاسخ او و بیان فرمود: واگذاری امر خلافت در اختیار من نیست؛ بلکه به دست خداوند است، به هر که بخواهد واگذار می‌کند! از اینجا روشن می‌شود که جانشین پیامبر قبلا از جانب خدا معین بوده و آن حضرت علاوه بر دعوت خویشانش به اسلام، مامور بوده تا جانشین خود را هم برای آنها معرفی کند.**

***

هنوز شـواهد روشنی بر موفقیت پیامبر به چشم نمی‌خورد، این امام علی بود که رسـالت او را پذیرفت و برای هرگونه دفاع از سـاحت اسلام و پیامبر اعلام آمادگی کرد! موضوع جانشینی پیامبر، موضوعی الهی بود که خود او بارها به آن اشاره می‌کرد. عامربن‌الطفیل یکی از سران قبیله بنی‌عامر، شرط اسلام خود را واگذاری مقام خلافت و جانشینی پیامبر اعلام کرد و حضرت صریحا در پاسخ او و بیان فرمود: واگذاری امر خلافت در اختیار من نیست؛ بلکه به دست خداوند است، به هر که بخواهد واگذار می‌کند![۱۵] از اینجا روشن می‌شود که جانشین پیامبر قبلا از جانب خدا معین بوده و آن حضرت علاوه بر دعوت خویشـانش به اسـلام، مامور بوده تا جانشین خود را هم برای آنها معرفی کند؛ باتوجه به این نکته‌ها و دقت در سخنان پیامبر در این روایت، به دست می‌آید که رسول خدا در این جمع، انتخابات برگزار نکرده است؛ بلکه مامور بوده است تا علی را به عنوان جانشین خود معرفی کند. شخصی از امام علی(ع) پرسید: چرا وصی پسـر عمویت (پیامبر) شدی اما وصی عمویت (عباس) نشدی؟! امام در پاسخ به همین ماجرا اشاره کرد و تبیین کرد که وصایتش از پیامبر، امری الهی و از جانب خداست و ربطی به خویشاوندی او ندارد![۱۶]

شمار دعوت‌شدگان چقدر بود؟

برخی از منکران روایت یوم‌الدار گفته‌اند: شماره افراد آن‌گونه که در روایت آمده است با واقعیات تاریخ سازگار نیست؛ زیرا فرزندان عبدالمطلب در آن زمان به این تعداد نمی‌رسیدند! در جواب می‌گوییم:اولا؛ ظاهرا در اصل روایت، کلمه «بنوالمطلب» بوده و بعضی از راویان، آن را به «بنو عبدالمطلب» تغییر داده‌اند؛ کلمه «بنو المطلب» مترادف با «بنوهاشم» است که در برخی از گزارش‌ها، دقیقا همین کلمه (بنی‌هاشم) آمده است؛[۱۷] در روایات دیگری آمده است که پیامبر، بنی‌عبدالمطلب و جمعی از بنی‌المطلب را گردهم آورد؛ در این صورت اشکال بر تعداد حاضرین بی‌مورد خواهد بود؛ این روایت را احمد حنبل با کمی تفاوت، نقل

قهرمان کریمی

کرده و حتی عبارت «و خلیفتی» را هم آورده است؛[۱۸] در این نقل، احمد تعداد شرکت‌کنندگان را سی نفر ذکر می‌کند و نقل می‌کند که پیامبر سی نفر از اهل بیتش را جمع کرد؛ یعنی تمام کسانی که با پیامبر نسبت نزدیک داشتند[۱۹]؛ با این حساب، هم شبهه امثال ابن تیمیه بی‌پایه و اساس است و با نص مسند احمد نمی‌خواند و هم روایتی که در بخاری آمده با این نقل در تضاد اسـت! ثانیا: فرزندان عبدالمطلب در آن زمان، ده نفر بودند که کم‌سن‌ترین آنها حدود پنجاه سال سن داشت؛ چه استبعادی دارد که در آن زمان، خودشان فرزندانی داشـته باشند که به چهل نفر برسند؟! ثالثاً؛ در متن روایت آمده است:«چهل نفر یا کمتر یا بیشـتر» و این می‌رساند که عدد تقریبی، مورد نظر بوده است نه عدد دقیق! رابعا: اینکه تعداد حاضرین در دعوت پیامبر چند نفر بوده‌اند، در اصل موضوع، یعنی تعیین جانشین پیامبر(ص)، دخالتی ندارد!

نتیجه بحث

در اصل وقوع رویداد یوم‌الدار، هیچ تردیدی نیست؛ چنان‌که از دانشمندان نقاد در علم تاریخ و تفسیر و سیره نقل شد؛ بدون شک، پیامبر خدا(ص) جمعی از نزدیکان خود (بنی عبدالمطلب یا بنی‌هاشـم) را گردهم آورد؛ این فراخوان، به دلیل آیه و انذر عشـیرتک الاقربین، برای تمام قریش و تمام قبایل نبوده است؛ پیامبر برای اتمام حجت و توجه دادن به موعظه و ترغیب و تشویق آنها کوشـید؛ ماموریت پیامبر از جانب خدا دو چیز بود: یکی انذار آنها و دعوتشان به اسـلام و دیگر معرفی امام علی(ع) به عنوان خلیفه، وزیر و وصی پیامبر در امر رسالت و هدایت جامعه اسلامی!

۱- مقاله «کشف اکاذیب حدیث یوم‌الانذار».
۲- ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۷، ص ۲۳.
۳-الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۱، ص ۵۴۲. البغوی، الحسین بن مسعود، تفسیر البغوی، بیروت دارالمعرفه- ۳. ص ۴۰۰، ابـن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن الجوزی الوفا باحوال المصطفی، ج ۱، ص ۱۸۳، تحقیق؛ مصطفی عبدالقادر عطا، دارالنشر: دارالکتب العلمیه، بیروت/ لبنان، الطبعه؛ الاولی ۱۴۰۸هـ- ۱۹۸۸م ابن الجوزی الحنبلی، جمال‌الدیـن ابوالفـرج عبدالرحمن بـن علی بن محمد (متوفـای ۵۹۷هـ)، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۲، ص ۳۶۶، ناشـر: دار صادر- بیروت، الطبعه؛ الاولی ۱۳۵۸. الهندی، علاءالدین علی المتقی بن حسام‌الدین (متوفای ۹۷۵هـ)، کنزالعمال فی سنن الاقوال و الأفعال، ج ۱۳، ص ۵۸، تحقیق: محمود عمرالدمیاطی، ناشر: دارالکتب العلمیه- بیروت، الطبعه؛ الاولی ۱۴۱۹هـ- ۱۹۹۸م. ابن أثیر الجزری، عزالدین بن الاثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای ۶۳۰هـ) الکامـل فی‌التاریخ، ج ۱، ص ۵۸۶، تحقیق: عبدالله القاضی، ناشـر: دارالکتب العلمیه- بیروت، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۵هـ
۴- ابن کثیر، ابوالفدا اسماعیل، سیره النبویه، بیروت دارالمعرفه، ۱۳۹۶هق، ج ۱، صص ۴۵۸-۴۶۰.
۵- هیثمی، مجمع‌الزوائد، بیروت دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸هق، ج ۸، ص ۳۰۲.
۶- هیثمی، مجمع‌الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳.
۷، ۸، ۹- احمد حنبل، مسند، بیروت دار صادره بی‌تا! ج ۱، ص ۱۱۱ ص ۱۵۹.
۱۰- بخاری، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۰ و ج۴، ۱۶۱ و ج۶، ص ۱۷ و...
۱۱- طبری، جامع‌البیان، بیروت دارالفکر، ۱۴۱۵هـ ق، ج ۱۹، ص ۱۴۹.
۱۲- بخاری، تاریخ الکبیر، دیار بکر، مکتبه السلامی‌؛بی‌تا، ج ۵، ص ۳.
۱۳- و عرفت انی متی انادیهم بهذا اری منهم ما اکره
۱۴- بقره/ ۱۲۴
۱۵- قرطبی، ابوعبدالله محمد، جامع احکام‌القرآن، بیروت موسسه تاریخ العربی، ۱۴۰۵ هـ ق، ج ۹، ص ۲۹۷.
۱۶- طبری، پیشین، ج ۲، ص ۶۴.
۱۷- هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳. ابن کثیر، سیره نبویه، ج ۱، ص ۴۵۹. البدایه و النهایه، ج۲، ص ۴۰ و متقی هندی، کنزالعمال، ج ۱۵، ص ۱۱۳ و...
۱۸و ۱۹- احمد حنبل، مسـند، بیـروت دار صادر، بی‌تا! ج۱، ص ۱۱۱ ص ۱۵۹.

اهمیت امانتداری

یکی از فضایل اخلاقی ادای امانت است. خداوند نسبت به امانت و ادای آن تاکید کرده و فرموده است: إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَی أَهْلِهَا؛ به راسـتی که خداوند شما را امر می‌کند تا امانت‌ها را به اهل آن بازگردانید.(نساء، آیه ۵۸)

این فضیلت اخلاقی می‌بایست در همه حوزه‌ها از جمله در خلافت الهی انسـان در زمین(احزاب، آیـه ۷۲؛ بحارالانوار،ج ۵، ص ۳۰۹)، حکومت (مسـتدرک،ج۱۷،ص۳۵۵؛ نهج‌البلاغـه، ص ۳۶۶)، حریم همسری و زن و شوهری (مستدرک وسایل‌الشیعه، ج ۱۴، ص۲۵۱)، مجالست با مردم (شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۸،ص۱۷۷؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۴۶۵)، و در مسایل اقتصادی و مانند آنها رعایت شود.

در فایده ادای امانت و تاثیر مثبت آن در زندگی شـخصی، امام صادق(ع) به عبدالرحمن بن سـیابه فرمود: آیا به تو سفارشی ارزنده داشـته باشم؟ او گفت: آری یابن رسـول‌الله صلی‌الله علیه وآله! امام فرمود: «عَلَیک بِصِدْقِ الْحَدیثِ وَ اَداءِ الاَمانَهِ، تَشْرِک النّاسَ فی اَمْوالِهِمْ هکذا؛ بر تو باد راستگویی و اداء امانت که در این صورت شریک مال مردم‌خواهی بود. [پس امام دو انگشت خود را به هم چسبانیده و فرمود] مثل این.(وسائل‌الشیعه، ج ۱۹، ص ۶۹؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۸۴)

امام صادق(ع) فرموده اسـت:«انَّ اللّهَ عَزَّ وَجَـلَّ لَمْ یَبْعَثْ نَبِیّاً الّا بِصِدْقِ الحدیـثِ وَاداءِ الْاَمانَهِ اِلَی الْبِرِّ وَالْفاجِرِ؛ خداوند هیچ پیامبری را برنینگیخته، جز به راسـتگویی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار» (الکافی، ج۲، ص۱۰۴، ح۱)

امـام باقر(ع) نیز می فرماید:«خداوند اجازه ترک سـه چیز را به هیچ‌کس نداده: یکی رد امانت (به صاحبش) می‌باشـد چه نیکوکار باشد چه بدکار...». (مشکاة الانوار طبرسی، ج۳ ، ص۱۴۲)

امیرمومنان(ع) فرمود: سوگند می‌خورم که لحظه‌ای قبل از وفات پیامبر(ص) سه بار از او شنیدم که فرمود: «یا اَبَاالْحَسَنِ اَدِّ الْاَمانَهَ اِلَی الْبَرِّوَالْفاجِرِ فیما قَلَّ وَجَلَّ حَتّی فِی الْخَیْطِ وَالْمَخیطِ؛ ای اباالحسن! امانت را به نیکوکار و بدکار پس بده، کم باشد یا زیاد، حتّی نخ و سوزن». (بحارالانوار ، ج۷۷، ص۲۷۵)

همچنین آن حضرت در یکی از وصیتهایش فرمود:«اَدُّوا الْاَمانات وَلَـوْ اِلی قَتَلَهَ الْاَنْبِیاءِ؛امانتهـا را رد کنید، گر چه به قاتلان پیامبران باشد».(تحف العقول:ص۷۴)

ولایت؛ دروازه شهر علم الهی

یکی از آثار ولایت امیرمومنان علی(ع) این است که انسان می‌تواند به علوم الهی دست یابد؛ چرا که پیامبر(ص) می‌فرماید: أَنَا مَدِینَهُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْیَأْتِ الْبَابَ ؛ من شهر علمم و علی در آن شهر است. هر که دنبال علم اسـت، باید از این در وارد شـود.(بحارالأنوار، ج ۴۰، صص ۲۰۰ ـ ۲۰۷؛ إحقاق الحق ، ج ۵، صص ۴۶۸ ـ ۵۰۴).

از آنجـا که پیامبر(ص) در مقام قاب قوسـین او ادنی (نجم، آیات ۸ و ۹) نشسـته و همه آنچه برای ما غیب و نهان اسـت برای آن حضرت(ص) به اذن الهی مشهود است.(جن، آیه ۲۷) پس اگر بخواهیم به علومی الهی دست یابیم که در اختیار پیامبر(ص) است تنها راهی که می‌توان بدان شهر وارد شد و به حقیقت علوم لدنی و شهودی دست یافت، امیرمومنان علی(ع) و اولیای معصوم الهی از فرزندان ایشان است. از این رو حضرت علی(ع)می‌فرماید: «و لقد کنت مع رسـول‌الله بحراء اری نور الوحی و الرساله و اشم بریح النبوه و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزول الوحی الیه. فقلت: یا رسول‌الله ما هذه الرنه؟ فقال: هذا الشـیطان قد آیس من عبادته؛ من با پیامبر اکرم در حراء بودم، نور رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم. من آن ناله دردناک شیطان را وقتی که وحی بر پیغمبر نازل شد شنیدم. از رسول خدا پرسیدم که یا رسول‌الله این ناله چیست؟ آن حضرت (ص) فرمود: این ناله، ناله شیطان است که از پرستش خود نومید شده است.»

سـپس پیامبر(ص) به من فرمود: «یا علی انک تسـمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لسـت بنبی؛ آنچه را که من می‌شـنوم تو می‌شنوی و آنچه را که من می‌بینم تو هم می‌بینی، جز آنکه تو پیغمبر نیستی.» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲). پس حضرت امیرمومنان علی(ع) در چنان مقامی از شـهود نشسته‌اند که اگر پرده‌ها کنار رود، هیچ تغییری در یقین شـهودی آن حضرت(ع) پدید نمی‌آید؛ چرا که اکنون پرده‌ها از ایشان برداشته شده و پرده بر دل‌های ماست. آن حضرت می‌فرماید:«لو کشـف الغطاء لما ازددت یقینا؛ اگر پرده‌ها کنار رود بر یقین من افزوده نمی‌شود.»

سرقت از علوم اهل بیت(ع)

اگر رسـیدن به علوم پیامبر(ص) که علوم الهی و علوم لدنی و شـهودی اسـت تنها از طریق در ولایت امکان‌پذیر اسـت؛ پس هر گونه بهره‌برداری از علوم پیامبر(ص) غیر از در ولایت، دزدی است. سارق کسی است که به جای ورود از در خانه بخواهد از پنجره یا دیوار و سـقف و مانند آن وارد شـود. پس کسـی که به غیر خانه اهل بیت(ع) مراجعه می‌کند تا از علوم الهی بهره‌مند شود دزد و سارق است.

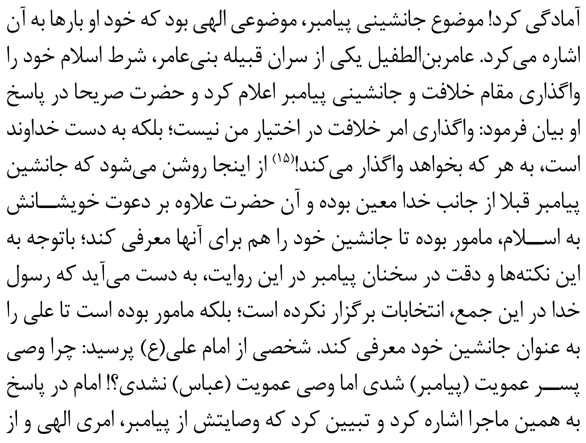

***امیرمومنان علی(ع) به‌صراحت اعلام می‌کند که ما خزانه‌دار علوم پیامبر(ص) هستیم و هر کسی که بخواهد از این علوم بهره برد می‌بایست به اذن ما وارد شود و از در این خانه داخل آید؛ وگرنه سارق و دزد خواهد بود. ایشان می‌فرماید:هیچ کس جز از در به خانه‌ها وارد نخواهد شد و هر کس از غیر در وارد شود، دزد نامیده می‌شود.**

امیرمومنان علی(ع) درخطبه ۱۵۴ نهج‌البلاغه به مردم هشـدار می‌دهد و می‌فرماید: « عاقل با چشم دل سرانجام کار را می‌نگرد و پستی و بلندی آن را تشخیص می‌دهد. دعوت‌کننده حق، پیامبر، دعوت خویش را به پایان رسانید و رهبر امت به سرپرستی قیام نمود. پس دعوت‌کننده حق را پاسخ دهید و از رهبرتان اطاعت کنید. گروهی در دریای فتنه‌ها فرو رفته، بدعت را پذیرفته و سنت‌های پسندیده را واگذارند. مؤمنان کناره‌گیری کرده و گمراهان و دروغگویان به سخن آمدند. ای مردم، ما اهل بیت پیامبرچونان پیراهن تن او و یاران راستین او و خزانه‌داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن معارف می‌باشیم که جز از در، هیچ کس به خانه‌ها وارد نخواهد شد و هر کس از غیر در وارد شود، دزد نامیده می‌شود.ای مردم، درباره اهل بیت پیامبرآیات کریمه قرآن نازل شد. آنان گنجینه‌های علوم خداوند رحمان هستند. اگر سخن گویند راست گویند و اگر سکوت کنند بر آنان پیشی نجویند». امیرمومنان علی(ع) بصراحت اعلام می‌کند که ما خزانه‌دار علوم پیامبر(ص) هستیم و هر کسی که بخواهد از این علوم بهره برد می‌بایست به اذن ما وارد شود و از در این خانه داخل آید؛ وگرنه سارق و دزد خواهد بود. ایشان بصراحت می‌فرماید: «وَ لَا تُؤْتَی الْبُیُوتُ إِلاَّ مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَیْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّیَ سَارِقاً؛ هیچ کس جز از در به خانه‌ها وارد نخواهد شد و هر کس از غیر در وارد شود، دزد نامیده می‌شود».

فضل اولیای الهی به مردم

البته ولی خدا(ع) و دیگـر اولیای معصوم الهی(ع) گاهی از فضل خویش علومی را به بیرون خانه آورده و در اختیار مردم قرار دادند بی‌آنکه آنان طالب باشند. هرچند دشمنان در خانه اهل بیت(ع) را بسته بودند و درهای خانه‌های دیگـران را باز کردند و بـه عنوان ابواب مدینه‌العلم معرفی کردند، ولی اولیای الهی(ع) از باب رحمت و فضل خود به مردم توجه کردند و علومی را در اختیار مردم گذاشتند.

اگر عنایات ایشـان به مردم نبود هرگز مردم چیزی از حقایق را به دست نمی‌آوردند؛ چرا که حقایق تنها در اختیار اهل بیت(ع) است و اینان هستند که به فضل خویش برخی از حقایق را آشکار می‌کنند. شگفت اینکه مردم از ایشان فرار کرده و حتی اهانت می‌کنند ولی اولیای الهی بازمی‌کوشند تا معارف و حقایق را به هر طریقی است به گوش کسانی برسانند که در مسیر قرار خواهند گرفت.

به هر حال هر چه علوم و معارف و حقایق در اختیار بشـر اسـت از علوم الهی اسـت که از طریق اهل بیت(ع) به انسان رسیده است. خداوند بصراحت بیان می‌کند که انسـان هیچ چیز از علوم نمی‌دانست(علق، آیه ۵) و این خداست که تعلیم می‌دهد (نحل، آیه ۷۸) و این تعلیم الهی نیز از طریق اهل بیت (ع) انجام گرفته و می‌گیرد.(بقره، آیه۱۲۹ ؛ آل عمران، آیه ۱۴۶؛ جمعه، آیه ۲).

علی(ع) دارنده علم لدنی

پیامبراکـرم(ص) و همچنین نفس آن حضـرت، امام علی بن ابی‌طالـب(ع) دارای علم لدنی بودند. این علم لدنی علم حضوری و شهودی است که آن را از خداوند بی‌واسطه می‌گیرند و میان تعلیم دهنده و متعلم و تعلیم‌گیرنده هیچ مجرایی نیست بلکه از خداوند بر قلب آنان بی‌هیچ واسطه می‌آید و برجانشان قرار می‌گیرد و متعلم به علم لدنی الهی می‌شوند.

از این رو سـخن آنان سلطان اسـت و سلطه بی‌چون و چرا بر سخنان دیگران می‌یابد؛ علم آنان این‌گونه است، همچنین عمل آنان دارای سلطان می‌شـود؛ زیرا همه هستی در خدمت آنان و جنود آنان قرار می‌گیرد.

بر همین اساس، در هر کاری که وارد می‌شوند پیروزمندانه خارج می‌شـوند؛ زیرا دارای سلطه الهی هستند. نصرت و پیروزی آنان به رعب الهی در دل دشـمنان است. پیامبر(ص) می‌فرماید: «نصرت بالرعب» و قال: «یاعلی الرعب معک یقدمک أینما کنت»؛ من منصور به رعب (ترس دشمنان) هستم و همچنین فرمود: ای علی! رعب با تو همراه است و هر جا باشی پیشتاز توست. (بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۷۶)

امام حسن مجتبی(ع) در توصیف خویش می‌فرماید:من فرزند مستجاب‌الدعوه هستم. من فرزند شفاعت‌کننده پذیرفته شده‌ام؛ من فرزند کسی هستم که سر از خاک آخرت بر می‌آرد؛ من فرزند کسی هستم که در بهشت را می‌زند و برایش باز می‌شود؛ من فرزند کسی هستم که فرشتگان همراه او جنگیدند و غنایم برایش حلال شد و من کسـی هستم که به اندازه راه یک ماه با رعب، بر دشمن پیروز شد.(بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۴)

چراغ راه

تفاوت ظرف دلها

قال‌الامام علی(ع) لکمیل‌بن‌زیاد: ان هذه القلوب اوعیه، فخیرها اوعاها.

امـــام علی(ع) به کمیل بن زیاد فرمود: این قلب‌ها بســـان ظرفهایی هستند، که بهترین آنها، فراگیرترین و گسترده‌ترین آنها است.[۱]

۱- نهج‌البلاغه- حکمت ۱۴۷

حکایت خوبان

مظروفی که ظرف متناسب با خود را نمی‌یابد

امام علی(ع) به کمیل بن زیاد می‌فرماید: ای کمیل! ثروت‌اندوزان بی‌تقوا مرده‌اند گرچه به ظاهر زنده‌اند، اما دانشمندان، تا دنیا برقرار است زنده‌اند، بدن‌هایشان گرچه در زمین پنهان، اما یاد آنان در دلها همیشه زنده است. بدانکه در اینجا (اشـاره به سینه مبارک کرد) دانش فراوانی انباشته اسـت، ای کاش کسانی را می‌یافتم که می‌توانستند آن را بیاموزند؟ آری تیزهوشـانی می‌یابم، اما مورد اعتماد نمی‌باشند، دین را وسیله دنیا قرار داده، و با نعمت‌های خدا بر بندگان، و با برهان‌های الهی بر دوستان خدا فخر می‌فروشند. با گروهی که تسلیم حاملان حق می‌باشند اما ژرف‌اندیشی لازم را در شناخت حقیقت ندارند، که با اولین شبهه‌ای، شک و تردید در دلشان ریشه می‌زند، پس نه آنها، و نه اینها سزاوار آموختن دانش‌های فراوان من نمی‌باشند. یا فرد دیگری که سخت در پی لذت بوده، و اختیار خود را به شـهوت داده است، یا آنکه در ثروت‌اندوزی حرص می‌ورزد، هیچکدام از آنان نمی‌توانند از دین پاسـداری کنند، و بیشتر به چهارپایان چرنده شباهت دارند، و چنین است که دانش با مرگ دارندگان دانش می‌میرد.[۱]

۱- نهج‌البلاغه - حکمت ۱۴۷

پرسش و پاسخ

متفاوت بودن ظرفیت‌ها در درک معارف دین

پرسش:

در روایتی از امام صادق(ع) آمده اسـت که اگر ابوذر آنچه را که در قلب سلمان بود می‌دانست، حتما او را می‌کشت یا در برخی نسخ او را تکفیر می‌کرد. آیا می‌توان از این حدیـث روحیه و مرام تکفیری‌ها را استنباط نمود؟

پاسخ:

روایت مورد اشـاره هیچ ارتباطی با روحیه و مرام تکفیر ندارد، زیرا آنچه از متن روایت به روشنی پیداست، هدف تبیین مسایل مهم عقیدتی و تنوع ظرفیت پذیرش انسان‌هاسـت، که حالا در اینجا مثال سـلمان و ابوذر را مطرح می‌کند که حتی انسان‌هایی با این درجه معرفتی یک حدی از ظرفیت عقیدتی دارند و این‌گونه نیسـت که معارف همه اولیای خدا در یک حد و مرز باشـد؛ وقتی حال بزرگان چنین است و ظرفیت آنها هم محدودیت‌هایی را دارد، به طریق اولی حال مردمان عادی معلوم است؟!

مرحـوم کلینـی این‌گونه روایـات را ذیل عنـوان «بَـابٌ فِیمَا جَـاءَ أَنَّ حَدِیثَهُـمْ صَعْـبٌ مُسْـتَصْعَبٌ» (روایاتـی داریـم کـه فهـم برخـی احادیـث امامـان، بسـیار سـخت و دشـوار اسـت) جمـع کـرده اسـت. روایت مورد اشاره چنین است:

با سـند موثق، از امام صادق(ع) روایت شـده که فرمود: روزی نزد علی بن الحسین(ع) سـخن از تقیه به میان آمد. آن حضرت فرمود: به خدا سوگند، اگر ابوذر آنچه در دل سـلمان بود را می‌دانسـت، او را می‌کشت، در حالی که پیامبر خدا(ص) میان آن دو برادری برقرار کرده بود، (وقتی حال ابوذر و سلمان چنین است) پس درباره مردم دیگر چه گمان دارید؟ [یعنی همه در یک سطح معرفتی نیستند و هر کس ظرفیتی دارد و تاب تحمل بیشتر از آن را ندارد.] همانا [فهم] علم دانایان سخت و دشوار است و جز پیامبر مرسل یا فرشته مقرّب یا بنده باایمانی که خدا قلبش را برای ایمان آزموده است، تاب تحمل آن را ندارد. سپس فرمود: و سلمان از این رو از جمله دانایان شده که او یکی از ما اهل بیت است و از این جهت او را در ردیف علما و دانایان آوردم. (الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱)

اول اینکه اصلا لفظ تکفیر در این روایت وجود ندارد. واژه تکفیر و تکفیری- که الان مرسوم است و برای تروریست‌های وهابی به‌کار می‌رود- به معنای این‌است که کسـی را مرتد و خارج از دین و مشرک می‌پندارند و با این اتهام، خونش را هدر می‌دانند و او را می‌کشند! وهابی‌ها همانند خوارج، توهمات خود را حق پنداشته و هر آنکس که بدان معتقد نباشد را کافر و مهدورالدم می‌دانند و با کافر خواندن و تکفیر او، خونش را به وحشیانه‌ترین شکل ممکن می‌ریزند! البته جای هیچ بحثی نیست که هم خود وهابی‌ها، هم عملشان، و هم تکفیرشان، همگی از سیره اسلام و مسلمانی خارج است و حماقتی شیطانی است و به اسلام هیچ‌گونه ارتباطی ندارد.

دوم اینکه در روایت مورد اشـاره لبّ کلام امام و جان فرمایش ایشان، جمله «إِنَّ عِلْمَ الْعُلَمَاءِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا یَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِیمَانِ» اسـت. (همانا [فهم] علم دانایان سخت و دشوار است و جز پیامبر مرسل یا فرشته مقرّب یا بنده باایمانی که خدا قلبش را برای ایمان آزموده است، تاب تحمل آن را ندارد.)

امام برای اینکه این مفهوم بلند را برای ما تفهیم کند (که خود این فرمایش هم جزو روایات صعب مستصعب است و درکش مشکل است)، مثال سلمان و ابوذر را مطرح می‌کند که حتی بهترین اهل ایمان هم در یک سطح معرفتی نیستند و همه معارف اهل بیت را درک نمی‌کنند! سلمان ظرفیت عقیدتی‌اش بیشتر از ابوذر بود، برای همین معارف عمیق‌تری به او تعلیم داده شـد؛ معارفی که ابوذر تاب تحمل و پذیرش آن را نداشت!

نه اینکه واقعا در بیرون سـلمان چیزی گفته باشـد و ابوذر هم او را به جرم کلمه‌ای، تکفیر کرده باشد! خیر، امام دارد مثال این دو بزرگوار را مطرح می‌کند تا مطلب برای ما روشن‌تر شود، برای همین بعد از مثال سلمان و ابوذر می‌فرماید: «..فَمَا ظَنُّکُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ»! امام در واقع می‌خواهد بفرماید: فکر نکنید همه مردم در یک سطح از ظرفیت و گنجایش عقیدتی هستند! (وقتی حال ابوذر و سلمان چنین اسـت) پس درباره مردم دیگر چه گمان دارید؟ (یعنی همه در یک سطح معرفتی نیستند و هر کس ظرفیتی دارد و تاب تحمل بیشتر از آن را ندارد.)

در معارف دینی و عقیدتی هم همین طور است. این روایت می‌فرماید: همه در یک سطح نیستند و نباید هر حرفی را برای هر جمعی زد. درک برخی معارف عمیق فوق طاقت افراد اسـت و هر کسـی تاب پذیرشش را ندارد و ممکن است ناقلش را دیوانه یا منحرف از دین بپندارد! البته سلمان آن معارف بلند عقیدتی را برای خود نگه می‌داشت چون ظرف قابل گنجایشی برای عرضه آنها نمی‌یافت یا اگر می‌یافت برای همان فرد خاص بیان می‌کرد.

جالـب اینکه درباره یونس بن عبدالرحمن (یکـی از یاران امام رضا(ع)) هم همین مطلب را داریم و اتفاقا در روایتی به سلمان تشبیه شده است. او از معارف عمیقـی برخوردار بود و دیگران که مؤمن هم بودند اما ظرفیت درک آن معارف را نداشتند، وی را به خاطر نقل آن معارف بلند سرزنش می‌کردند، و امام رضا (ع) هم یونس گریان از آن سـرزنش‌ها را دلداری می‌داد. (رجال الکشـی، جزء اول و ششم، ص ۴۸۷)

نقل شـده: به پیامبر عرض کردند: عیسی بن مریم بر روی آب راه می‌رفته! حضرت پاسخ داد: اگر یقینش بالاتر بود، روی هواهم راه می‌رفت!

در مصباح الشریعه پس از نقل این جمله توضیحاتی دارد که حاصلش اینست که: درجه یقین پیامبران متفاوت اسـت، همان‌گونه هم درجه یقین اهل ایمان! (بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۷۹)

حاصل اینکه نه ابوذر، سلمان را تکفیر کرد، و نه سلمان معارف فوق طاقت بـرای ابـوذر بیان می‌کرد، بلکه امام صادق(ع) مثـال می‌زند که همه در یک سـطح معرفتی نیستند، حتی اگر سلمان و ابوذر باشند. (با آن مقام و منزلت والایی که داشتند.)

صفحه معارف
روزهای: یک‌شنبه، سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم:
۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱